پاسخ به شبهات

ناصر فقيه

ليبراليسم (2)

در نوشتار پيشين، به معنا، تاريخچه، عرصه‏ها و اصول ليبراليسم، به صورت اجمال، اشاره‏اى گرديد. در اين نوشتار، به نحو اختصار، به نقد و بررسى ليبراليسم مى‏پردازيم.

يكى از مشكلات ليبراليسم اين است كه در ذات خود داراى تناقضات و معايبى مى‏باشد كه همين امر، دانشمندان غربى را همواره به تلاش درصدد اصلاح و رفع آن نواقص و تناقضات واداشته است:

1- به يكى از اين موارد تناقض، در انتقال از دوران ليبراليسم كلاسيك به ليبراليسم مدرن، (در شماره قبل) اشاره گرديد.

2- ليبراليسم معرفتى و ليبراليسم سياسى با يكديگر تناقض دارند. چنانچه ليبراليسم معرفتى، براى تحكيم دعاوى ايدئولوژيك خود، به عقلانيت علمى متوسل مى‏شود؛ پس در علم و معرفت، طرفدار بدعت و نوآورى است، اما در حوزه نظريه سياسى و حكومت آرمانى، اين نكته را نمى‏پذيرد كه حكومت‏هاى ديگر نيز ممكن است هر يك به شيوه خاص خود موجب تأمين خرسندى و رفاه انسان‏ها شوند، بلكه تنها گزينش صحيح را نظام ليبرالى مى‏داند. بنابراين روشن مى‏گردد كه ليبراليسم سياسى بر ليبراليسم معرفتى مبتنى نيست و با يكديگر تناقض دارند.1

3- بحران عميق ليبراليسم در بعد نظرى و عملى: اشتراوس معتقد است: بعد نظرى اين بحران، ناشى از زوال فلسفه و غلبه نسبى گرايى و اثبات گرايى (پوزيتيويسم) در تفكر مدرن مى‏باشد. در عصر مدرن، خورشيد حقيقت غروب كرده و همگان را در تاريكى جهل و نسبى گرايى وانهاده است. امروزه تنها كار ويژه علم، خرسند كردن مردم (يعنى فايده رساندن به آنان) است، در حالى كه حقيقت با فايده، نسبتى ندارد.

بعد عملى اين بحران اين است كه غرب، ديگر درباره غايت و مقصد خود يقين ندارد و در اعتقاد به اين كه رفاه، شرط كافى يا حتى لازم سعادت است، ترديد پيدا شده، در نهايت، معلوم مى‏شود كه علوم اجتماعى مدرن صرفاً ايدئولوژى هستند و نمى‏توانند درباره حقيقت ادعايى داشته باشند. پس ايمان به علم دچار تزلزل مى‏شود و در نتيجه، علوم پوزيتيويستى نمى‏توانند هيچ دليلى بر ترجيح ليبرال - دموكراسى بر ديگر حكومت‏ها به دست دهند.2

4- ليبراليسم به طور بالقوه، دربردارنده تفاسير گوناگونى بود، اما بورژوازى در عمل، با گزينش از ميان آن‏ها، تعبير خود را مسلط و رايج ساخت. در نتيجه، طبقات پايين از طرح اوليه ليبراليسم حذف شدند و انسان گرايى تبديل به بورژوازى شد.3

5- مى‏توان گفت كه بزرگترين عيب ليبراليسم دموكراتيك، بى توجهى و غفلت از عنصر روحى - روانى، يعنى دورى از خدا و هدايت گرى‏هاى اوست، اين واقعيت را بسيارى از انديشمندان دريافته‏اند. «بردريف» تأكيد مى‏كند كه «ممكن نيست يك جامعه كامل تشكيل شود و يك فرهنگ كامل بدون يك زندگى معنوى واقعى، يعنى بدون انگيزه دينى، تحقق پذيرد.»4

آربلاستر نيز مى‏گويد: در اين تفكر، انسان چيزى جز جسم و مسائل جسمانى نيست و بالطبع انديشه و عمل وى محدود به خواست‏هاى نفسانى است. بر اين اساس، در يك تعبير كلى، انسان ليبرال، عبارت است از: نفس اماره كه اراده و اميال او جايگزين احكام الهى مى‏گردد. بنابر گفته هيوم، عقل برده شهوات و خواهش‏هاى بشر است. 5

6- آثار فرهنگى ليبراليسم در جوامع ليبرال يا جوامع رو به ليبرال:

الف) تخريب فرهنگ عمومى مردم؛

ب) افزايش جنايات، خشونت، تولد نوزادان نامشروع و مسأله رفاه عمومى؛

ج) سقط جنين، كمك به خودكشى و آسان ميرى، كه اين عمل در واقع حرمت قائل نشدن به زندگى و مقدس ندانستن حيات است؛ چنانچه در امريكا ساليانه بيش از يك ميليون و پانصد هزار مورد سقط جنين و يا كورتاژ صورت مى‏گيرد؛6

د) فمينيست افراطى؛

ه) تبعيض نژادى؛

و) تشويش و مشكلات مذهبى.

نقد و بررسى ليبراليسم اقتصادى

در واقع، تئورى اقتصادى ليبراليسم، انسان‏ها را جهت ارضاى سودجويى‏هاى شخصى خود آزاد مى‏گذارد و آدمى را موجودى منفعت جو و لذت طلب معرفى مى‏كند. اين نوع نگرش اقتصادى اساساً در راستاى تأمين منافع كلان سرمايه داران و بازرگانان غربى بوده و بدبختى ميليون‏ها انسان ديگر را توصيه مى‏كند. انتقاد مهم ديگر بر ليبراليسم اقتصادى اين است كه هرگونه درك عدالت خواهانه، آرمان جويانه و اخلاقى را مورد نفى و انكار قرار مى‏دهد. محصول تئورى‏هاى اقتصادى ليبراليسم كلاسيك در اروپاى قرون هجده و نوزده، گسترش بى‏عدالتى اجتماعى، فقر و تيره روزى و استثمار غير قابل توصيف ميليون‏ها زن و مرد و كودك و برقرارى شرايط ظالمانه‏اى بود كه توصيف روشن آن را در آثار ادبى‏اى چون «روزگار سخت» اثر «چارلز ديكنز»، «تيره بختان» اثر «جك لندن» و ديگر نويسندگان اين دوره شاهد هستيم.7

نتيجه چنين آزادى‏هاى اقتصادى، در مكتب ليبراليسم، اين است كه فاصله طبقاتى در جامعه رشد مى‏يابد و در نتيجه، عده كمى سرمايه دار مرفه، اكثر سرمايه جامعه را در دست دارند و در مقابل، اكثريت جامعه در فقر و بدبختى به سر مى‏برند. در حالى كه اسلام چنين اجازه‏اى را به جامعه دينى نداده و اين حالت را مخالف عدالت اجتماعى مى‏داند. چنان چه امام خمينى (ره) نيز در اين رابطه مى‏فرمايد: «اسلام نه با سرمايه دارى ظالمانه و بى‏حساب و محروم كننده توده‏هاى تحت ستم و مظلوم موافق است، بلكه آن را به طور جدى در كتاب و سنت محكوم مى‏كند و مخالف عدالت اجتماعى مى‏داند و نه با... .»8

شهيد بهشتى نيز در اين رابطه مى‏گويد: اقتصاد ليبراليستى مى‏گويد كه تو به فرد، آزادى بده، هر طور مى‏خواهد بكارد، بسازد، بخورد، مصرف كند، اين زمينه شكوفايى است اين حرف، ظاهر آراسته‏اى دارد، ولى اگر شكافته گردد، مى‏بينيم كه چطور روز اقتصادى سرمايه دارى، عرصه و ميدان عمل را بر افراد انسان‏ها و بر گروه‏هاى كوچك انسانى، تنگ مى‏كند. در چنين جامعه‏اى، ما هر چه جلوتر برويم، يك اقليت مرفه برخوردار از آزادى‏هاى بسيار را مى‏يابيم، داراى امكانات فراوان و يك اكثريت محروم رنجور و پژمرده و داراى امكانات بسيار ضعيف براى استفاده از آزادى‏هاى اقتصادى.9

نقد ليبراليسم سياسى

ليبراليسم سياسى به رغم پيشرفت‏هاى ظاهرى، شعارهاى زيبا و وعده فراهم آوردن زمينه خوشبختى براى همه افراد بشر، در دنياى غرب، كارنامه قابل قبولى براى بشريت ارائه نكرده است. جامعه‏اى آكنده از خشونت، عصيان، افزايش جنايات، فروپاشى خانواده، استبداد سرمايه و... و در نهايت، فساد اخلاقى بى سابقه، واقعيت انكارناپذير و محصول نظام ليبرال دموكراسى است.10

نقد و بررسى ليبراليسم اخلاقى

براساس اين نگرش، هيچ اصل ثابت اخلاقى وجود ندارد و تنها اين خواست، اراده و انگيزه‏ها و هواهاى فرد است كه معيار خوبى يا بدى را تعيين مى‏كند و تبيين‏گر ارزش‏هاى اخلاقى است. از ديدگاه ليبراليسم اخلاقى، واقعيت متعالى وجود ندارد و تصور از «خوب» غير قابل تعريف و تهى است.11 اين كه در ليبراليسم اخلاقى هيچ اصل ثابتى وجود ندارد، در واقع معناى نسبيت را مى‏رساند و نسبيت از نظر عقل كاملاً مردود مى‏باشد. يعنى اگر ما نسبيت را بپذيريم، در واقع، قائل شده‏ايم به اين كه هيچ واقعيت و حقيقتى در اين عالم وجود ندارد. چون هر كس هر چه بگويد، صحيح است و هيچ حقيقت متعالى كه ملاك تشخيص خوب از بد باشد، وجود ندارد. و اگر ما قائل به چنين چيزى باشيم، به واقع همان سخن سوفسطاييان را پذيرفته‏ايم كه قائل به هيچ حقيقتى نيستند.

نقد و بررسى ليبراليسم فرهنگى

1- اومانيسم: به دنبال رواج اومانيسم، معنويات و قداست از عرصه‏هاى گوناگون علمى، فكرى و هنرى محو شد و هنرمندان اومانيست خصوصى‏ترين مسائل جنسى و نفسانى را در مجسمه سازى و نقاشى و رمان به عنوان هنر عرضه كردند.12

بنابراين، ليبرال‏ها با اعتقادات اومانيستى خود، انسان را از مبدأ هستى خود جدا كرده و عقل بشر را ملاك درك و شناخت مى‏دانند و وحى و الهام را نيز به محك عقل بشرى مى‏سنجند و هيچ گونه اصالتى براى آن‏ها قائل نيستند.

آربلاستر نيز چنين اعتقادى دارد؛ وى مى‏گويد: ليبراليسم در اين گمراهى است كه آموزه‏هاى الهامى را در زير سيطره داورى انسان قرار مى‏دهد، آموزه‏هايى كه ماهيت فراسوى انسان، و مستقل از اويند.13

شهيد بهشتى نيز در اين رابطه چنين مى‏گويد: ليبراليسم در آن جا كه تنها منبع معرفت و آگاهى را عقل مى‏داند و اصالت وحى را به عنوان يك سرچشمه مستقل آگاهى، بهايى نمى‏دهد و ارجى نمى‏گذارد، از اين نظر خطرناك بوده و انسان را از يكى از متعالى‏ترين سرچشمه‏هاى خير و بركت يعنى وحى دور مى‏كند.14

2- آزادى: بشر امروز از سويى دم از حيثيت انسانى و كرامت انسانى مى‏زند و از طرفى نيز انسان را در قيد و بند اسارت روحى گرفتار مى‏سازد و به آزادى معنوى بشر نمى‏انديشد و در نتيجه، حيثيت و كرامت بشر را پايمال مى‏كند و اين است تناقض آزادى خواهى كسانى كه به آزادى اجتماعى منهاى آزادى معنوى مى‏انديشند و به گفته استاد مطهرى: پيغمبران آمده‏اند تا علاوه بر آزادى اجتماعى به بشر آزادى معنوى نيز بدهند و آزادى معنوى است كه بيشتر از هر چيز ديگر ارزش دارد. تنها آزادى اجتماعى، مقدس نيست، بلكه آزادى معنوى نيز مقدس است و آزادى اجتماعى بدون آزادى معنوى ميسّر و عملى نيست.15سرّ اين كه انبيا در برنامه عدالت و آزادى‏شان موفق شدند (يعنى توانستند انسان‏هايى تحويل بدهند كه واقعاً آزادى خواه باشند، قدرت را به دست بياورند و سوء استفاده نكنند)، اين بود كه اول براى آزادى معنوى كوشش مى‏كردند، در نتيجه، چنين بشرى شايستگى آزادى اجتماعى پيدا مى‏كند، اما بشرى كه روز به روز در فساد غرقه مى‏شود، محال است كه به آزادى اجتماعى برسد.16

اما معناى آزادى اجتماعى و آزادى معنوى چيست؟ آزادى اجتماعى آزادى انسان است از قيد و اسارت افراد ديگر، ولى آزادى معنوى، آزادى انسان است از قيد و اسارت خودش.17

3- سكولاريزم: سكولاريزم، توسط تاجران و دلالان اقتصادى اروپا طراحى و ترويج شد. آن‏ها براى رسيدن به سود بيشتر كليه مسائل خلاف اخلاق، و نيز محرمات دينى را مباح مى‏دانستند، لذا يكى از ريشه‏هاى سكولاريزم، مسأله سود بيشتر اقتصادى دلالان مى‏باشد. در نگاه سكولار، دين يك امر شخصى محسوب گرديده و از امور سياسى و اجتماعى به دور مى‏باشد، با اين نگاه، قلمرو دين بسيار محدود شده و در تمامى حيطه‏هاى زندگى دخالت ندارد، در حالى كه در آموزه‏هاى مسلم دينى اسلام، سياست و اجتماع از جايگاه خاصى برخوردارند و حدود دو سوم احكام دينى به مسائل اجتماعى مربوط مى‏گردد. علامه جعفرى در نقد سكولاريزم مى‏نويسد:

بزرگترين آسيبى كه حذف مذهب به حيات انسانى وارد مى‏كند، تجزيه حيات و شخصيت آدمى به دو قطعه دنيوى و اخروى مى‏باشد! در صورتى كه حيات معقول كه ريشه اصلى‏اش از عالم بالا شروع شده است، امكان ندارد در عالم پايين ختم يا قابل تجزيه شود، به طورى كه يك جزء آن در اين دنيا در اختيار انسان باشد و مطابق تمايلات و آرمان‏هاى خود، آن را اداره كند و جزء ديگرش را به عنوان جزء اخروى آن، با مقدارى حركات و اذكار تلقى و تأمين نمايد! يك توجه و خودآگاهى سالم مى‏تواند وحدت حيات و وحدت شخصيت را در دو قلمرو دنيا و آخرت براى انسان قابل شهود و مشاهده كند.18

4- فردگرايى: در مكتب ليبراليسم، فرد انسانى كه موهبت الهى خوانده شده و بر جامعه اولويت دارد، فردِ اَشرافى و صاحب مُكنت و سرمايه است، نه هر فرد، به طور كلى.19

بنابراين، اگر در مكتب ليبراليسم به فرد، اصالت داده مى‏شود، هر انسانى اصيل نيست، بلكه انسان سرمايه‏دار كه اقليت جامعه را تشكيل مى‏دهد، اصيل است و انسان‏هاى فقير كه اكثريت جامعه را تشكيل مى‏دهند، در جوامع ليبرالى، بدون ارزش و حقوق اجتماعى باقى خواهند ماند. يكى از نويسندگان معاصر نيز مى‏نويسد:

آزادى نامحدود، نيز براى فرد اَشرافى است، اما آزادى افراد ديگر منحصر به عرصه‏هايى است كه تأمين كننده منافع اقتصادى و سياسى اشراف و سرمايه‏داران مى‏باشد. به عنوان مثال، ليبرال‏ها به طور جدى، مدافع آزادى‏ها و بى‏بندوبارى‏هاى اخلاقى براى عموم جامعه هستند؛ چرا كه چنين آزادى‏هايى، شخصيت مستقل انسان‏ها را از بين برده و آن‏ها را به موجوداتى مصرف‏گرا، بى اراده و ضعيف كه ديگر خطرى عليه سلطه سرمايه‏داران به شمار نمى‏روند، تبديل مى‏كند.20 البته اين مصرف گرايى و ضعف نه تنها خطرى براى سرمايه داران ندارد، بلكه به نفع آنان نيز مى‏باشد. بنابراين اصالت فرد و اصالت نفع، در مكتب ليبراليسم، اصالت فرد اشرافى و سرمايه دار مى‏باشد، نه همه افراد بشر و همين تبعيض ليبراليسم را به چالش مى‏كشاند.

5- تساهل و تسامح: مبانى تساهل در ليبراليسم به معرفت‏شناسى و انسان‏شناسى اين مكتب باز مى‏گردد. از نظر معرفت‏شناسى محدوديت عقل و خطاپذيرى آن اساس تسامح است. از آن جا كه عقل نمى‏تواند به حقيقت دسترسى پيدا كند، يعنى نمى‏تواند انديشه و عقايد خود را صحيح و حق تلقى كند، لذا انسان نبايد حساسيتى نسبت به آن‏ها نشان دهد، بلكه بايد در برابر عقايد و اعمال ديگران تسامح نشان دهد. يعنى در باب حقيقت و ارزش‏ها نمى‏توان به يقين سخن گفت و هيچ ملاكى براى شناختن اين دو نداريم. همچنين در مورد اعتقادات نيز نمى‏توان معيارى كلى و مطلق ارائه داد. به اعتقادات افراد بايد روان شناسانه نگاه كرد، نه معرفت شناسانه. اعتقاد افراد امورى فردى و درونى است كه لزومى ندارد تا پشتوانه عقلانى داشته باشد، براساس مبانى فكرى ليبراليسم، بايد از تكثر و تنوع آزاد و نظريات سخن گفت، نه از حق و باطل بودن آن‏ها.21

پاسخ: اولاً اگر ملاكى براى تشخيص حق از باطل قائل نباشيم، مكتب سوفيسم و نسبى‏گرايى را پذيرفته‏ايم كه اين مطلب از نظر عقل محكوم و مردود است و توضيح آن در سطور پيشين گذشت.

ثانياً: نه تنها همه اديان داراى اصول مسلم و قطعى مى‏باشند، بلكه هر نظريه و مكتبى، حتى شك‏گرايى باستانى نيز، دست كم، به يك اصل ثابت و قطعى معتقد است و هيچ گونه تساهل و مدارايى نسبت به مخالفان آن ندارد و آن اصل عبارت است از: اين كه واقعيتى وجود ندارد يا هيچ نوع يقينى ممكن نيست. امروزه نيز ليبرال‏ترين نظريه‏هاى موجود، اصول ليبرالى خود را چون وحى مُنزَل مى‏دانند تا آن جا كه حاضرند تن به تناقض دهند، اما از آن اصول دست برندارند.22

البته اين استدلال به عقايد و مسائل عقلانى مربوط مى‏گردد كه هيچ گونه تساهلى در اين بخش راه ندارد. در بخش اخلاق نيز، چون ارزش‏هاى اخلاقى ثابت مى‏باشند و نسبى نيستند، آن جا نيز تساهل راه ندارد. اما احكامِ شريعت به دو بخش نظرى (استنباط احكام از قرآن و سنت) و عملى (عمل كردن به يافته‏هاى احكام الهى) تقسيم مى‏گردد. در بخش نظرى نيز تساهل و تسامح راه ندارد. اما در عمل كردن به احكام عملى، تسامح روا مى‏باشد؛ چنان چه در روايتى از پيامبر اكرم (صلى‏الله‏عليه‏وآله) آمده است: «بُعثْتُ عَلى الحَنَفيّةِ السَّمحةِ السّهلة»؛23من بر دين با گذشت آسان گير انتخاب شدم. يعنى مسلمانان در عمل كردن به احكام شرعى نبايد وسواس داشته و سخت‏گير باشند.

البته دو فرض ديگر نيز از معناى تساهل و تسامح وجود دارد: اگر مقصود از اين واژه، زندگى مسالمت‏آميز با پيروان اديان و مذاهب ديگر باشد كه اين مسأله مورد پذيرش دين اسلام قرار گرفته است و احكام شريعت در مورد اهل كتاب (ذمّى‏ها) و كافران غير حربى، حاكى از اين مطلب مى‏باشد.

و اگر مقصود، بحث و گفتگو در مورد دين باشد كه اسلام اين مسأله را نيز پذيرفته و همواره از آن دفاع نموده است؛ چنان چه مناظره‏هاى امام صادق و امام رضا (عليهماالسلام) و ديگر ائمه (عليهم‏السلام)24 با كفار و مادى‏گرايان آن دوره، گوياى اين مطلب مى‏باشد.

پى نوشت‏ها:

1- حسين بشريه، تاريخ انديشه‏هاى سياسى در قرن بيستم، ج 2، ص 158، به نقل از براتعلى پور، ليبراليسم، ص 96.

2- همان، ص 259.

3- همان، ص 166.

4- دكتر يوسف القرضاوى، ورشكستگى ليبراليسم، ص 122.

5- آنتونى آربلاستر، ظهور و سقوط ليبراليسم، ص 69.

6- پروفسور رابرت. اچ. بورك، ليبراليسم مدرن در سراشيبى به سوى گومورا، ص 394.

7- دكتر قنبرى، ليبراليسم و نقد آن، ص 100.

8- صحيفه نور، ج 21، ص 200،

9- سخنرانى شهيد آيت‏الله بهشتى، سال 60، كانون ابوذر.

10- دكتر قنبرى، همان، ص 108.

11- آربلاستر، همان، ص 89.

12- محمد مددپور، سير انديشه معاصر، ج 1، ص 70، به نقل از ليبراليسم، فاطمه رجبى.

13- آربلاستر، همان، ص 89.

14- سخنرانى شهيد دكتر بهشتى، سال 60.

15- استاد مطهرى، آزادى معنوى، ص 20.

16- همان، پانزده گفتار، ص 278.

17- همان، آزادى معنوى، ص 28.

18- علامه جعفرى، سكولاريزم، ص 45 و 44.

19- آربلاستر، همان، ص 69.

20- فاطمه رجبى، ليبراليسم، ص 21.

21- تساهل و تسامح، دانشگاه علوم پزشكى بوشهر، ص 13.

22- محمود فتحعلى، تساهل و تسامح، ص 74.

23- بحارالانوار، ج 22، ص 264 و ج 30، ص 234.

24- بحار، ج 10، ص 149 و 299، و ج 108، ص 133.